

بخش ششم

دوران طاہریان، صفاریان، سامانیان

دیلمیان و غزنویان

از ۸۴۷ تا ۱۰۳۸ م.

نگاہی بہ ایران ۱۱. ایران زرنگاہ ملی گرایان

یہودیان ایران ۱۲. سکوت در توفان جنبشها

۱۱- ایران، رزمگاه ملی گرایان

چیرگی مطلق اعراب بر ایران نزدیک به دو قرن بدرازا کشید. پس از مرگ هارون الرشید بنای تسلط آنان به لرزه در آمد و شکوه و شوکت خلفای عباسی از میان رفت. در آن هنگام میان مأمون ایرانی زاده که در خراسان بسر می برد با برادرش امین که در بغداد میزیست بر سر خلافت اختلاف افتاد. دلاوران خراسانی که پیش از آن به یاری ابومسلم در برانداختن امویان و روی کار آوردن عباسیان کاری بزرگ کرده بودند باز بمیدان آمدند. طاهر ابن حسین با سپاهش به یاری مأمون و لشگریان او در بغداد شتافت و امین از صحنه سیاست و پهنه روزگار محو شد و این سردار ایرانی در شمار فاتحان در آمد.

خلافت عباسیان همچنان ادامه داشت اما در ایران جنبشهایی در گرفت که گرچه بیشتر آنها رنگ استقلال و آزادی داشت اما از برخورد مذهبی بدور نبود. جنگ شیعه و سنی از این زمان دامن زده شد. شورشیان سنی هنوز تابع خلیفه بودند و گر چه استقلال می خواستند ولی آزادی از قید بغداد هدفشان نبود. بر خلاف آنها، شورشگران شیعه بدنبال آزادی و استقلال هر دو بودند. ایرانیان به اسلام گرویده بودند اما نمی خواستند زیر بار بیگانه باشند. می توان گفت که جنبشهای این زمان به نوعی دین را از سیاست جدا می خواست. بزرگترین خصوصیت مهم این دوران که تا سال ۱۰۳۸ یعنی آغاز نفوذ سلجوقیان طول کشید چند پارچگی سیاسی ایران بود. در یک زمان، بخشی از ایران زیر نفوذ خلفای بغداد بود، بر بخشی دیگر گروهی از آزادیخواهان ایرانی فرمان میراندند و بر بخش سوم گروهی

دیگر از ایران‌دوستان. شگفتا که تلاش در راه استقلال، وحدت ملی را از میان برده بود. خصوصیت دیگر قیامها، جنبه جغرافیائی آن بود که از خراسان و سیستان و فراسوی جبال البرز که نسبتاً از دستبرد اعراب محفوظتر مانده بود بپا میشد و کانون اصلی جنبشها، اغلب خطه خراسان بود.

اعراب که بمدد اسلام در خاک ایران راه یافته بودند خود را آقا و ارباب ایرانیان میدانستند و از ظلم و جور ابا نداشتند. نه تنها اقلیت‌های مذهبی بلکه ایرانیانی هم که به اسلام روی می آوردند در فشار بودند و می‌بایست مالیات اضافی بپردازند. حاکمان عرب که همه جا پراکنده بودند زارعان ایرانی را استثمار می‌کردند و دسترنج آنها را به یغما می‌بردند. آنان اقتصاد کشاورزی ایران را به نابسامانی کشاندند. گاه کشاورزان و کاسبکاران از دست مظالم «مولایان» عرب می‌گریختند و به استانهائی پناه می‌بردند که بعداً از مراکز قیامهای ایرانیان گردید. ایران می‌بایست علیه بیگانگان بپا خیزد و بپا خاست. از چند خاستگاه و با چند رهبر.

طاهریان از سال ۸۲۷ تا ۸۷۹ بمدت نیم قرن در استان خراسان حکومت کردند. پس از فتح بغداد بدست مأمون و طاهر ابن حسین، مأمون طاهر را بپاس یاری و همکاری‌اش به والیگری خراسان برگزید. طاهریان تا چندی تابع خلیفه بغداد بودند اما بعد علم خودمختاری برافراشتند. مرکز حکومت آنان مرو بود، اغلب مورخان، از آنروی که سردودمان طاهریان برگزیده خلیفه عباسی بود، حکومت آنانرا ملی نمیدانند.

فرمانروائی صفاریان از ۸۶۸ تا ۱۰۱۴ طول کشید. بنیانگذار صفاریان که نخستین سلسله پاک ایرانی پس از ظهور اسلام بشمار آمده یعقوب ابن لیث صفار (رویگر) سیستانی بود. قیام او با جنبش طاهر تفاوت بزرگی داشت. طاهر، گرچه ایرانی بود اما دست نشانده خلیفه بود و همینکه دم از خودمختاری زد خلیفه او را از مقام امیری برانداخت. اما یعقوب از میان توده مردم برخاست و قیامش ملی بود.

سیستان، زادگاه یعقوب که در زمان عثمان بدست اعراب افتاده بود پیش از یعقوب هر بار کوشیده بود که از قید بیگانه رها شود با شکست روبرو شده بود. یعقوب رویگر از ایرانیانی که به تنگ آمده بودند و نیز خوارجی که به سیستان پناه برده بودند نیروئی گرد آورد و جنبشی را برای آزادی و استقلال آغاز کرد که سرانجام به پیروزی رسید. نخست به سند و افغانستان تاخت و بت پرستان را به اسلام خواند و غنائمی بسیار از بودائیان بدست آورد. بعد بر خراسان مستولی شد. آنگاه کرمان و گرگان و طبرستان و فارس و خوزستان را گرفت و بسال ۸۸۶ پس از ۱۸ سال تلاش پیروزمندانه در راه آزادی ایران آماده حمله به بغداد بود که ناگهان درگذشت. پس از مرگ یعقوب، برادرش عمرو بن لیث جانشین او شد. صفاریان که یک قرن و نیم حکومت کردند شیعه مذهب بودند.

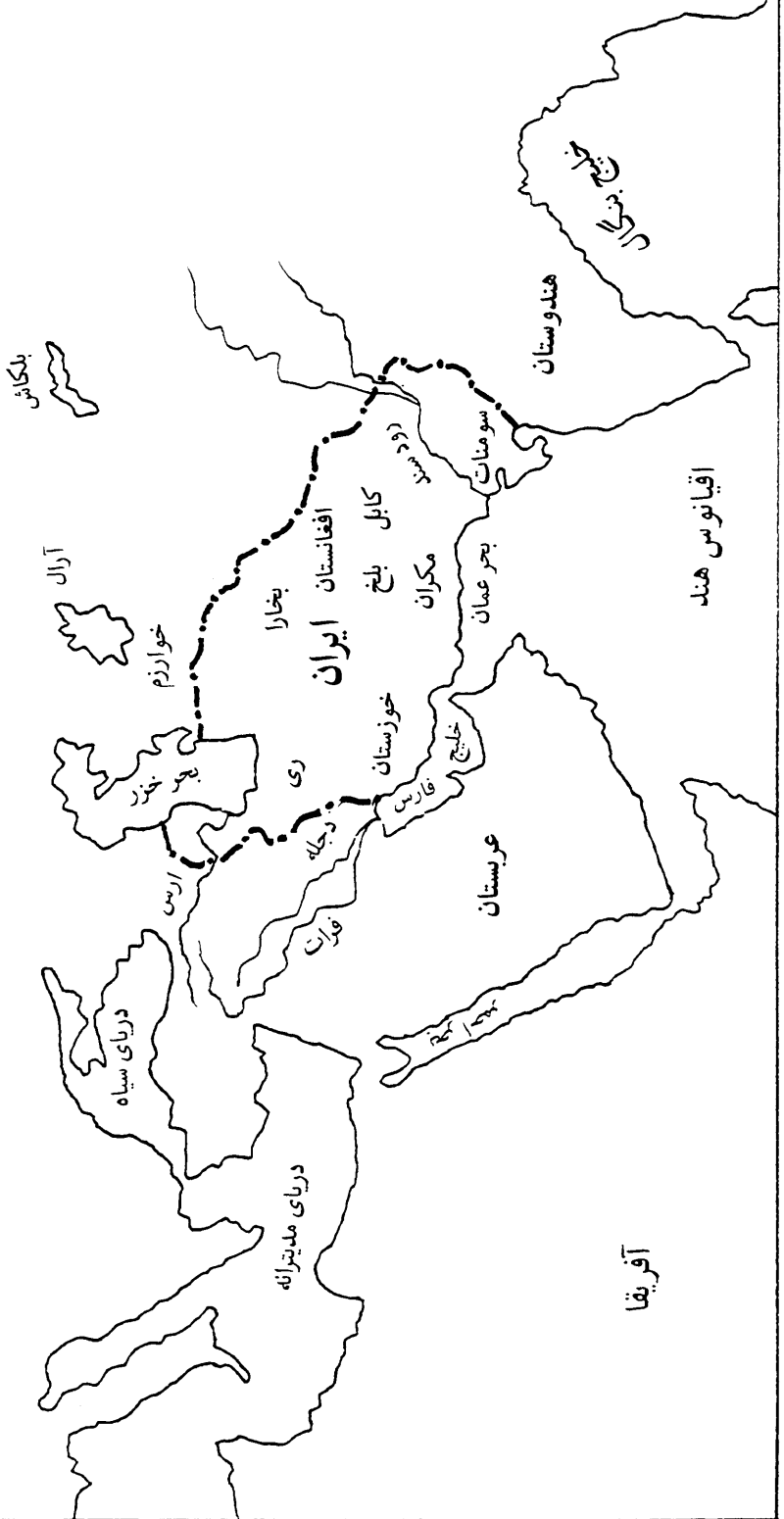
سامانیان از سال ۹۰۰ تا ۱۰۱۰ سلطنت کردند. این دودمان در سر آغازش قهرمان بزرگ محبوبی نداشت. در قریه‌ای نزدیک سمرقند بنام سامان میزیستند. امیر محلی آنان «سامان خدا» یعنی بزرگ قریه سامان نامیده میشد. اینان در اصل زرتشتی بودند و بعد به اسلام گرویدند. خلیفه عباسی بخاطر اعتمادی که به مردم سامان داشت گروهی از آنانرا در مرزها و دروازه‌های بلخ و سمرقند و هرات و بخارا و خجند که در بازرگانی بین کشورها اهمیت یافته بودند به عنوان محافظ برگماشت و بعد سمتهای دولتی دیگر به آنها داد. اینان از مالیاتهای تجاری که می‌گرفتند بغداد را سهم می‌کردند و از اینرو برای خود پایگاهی استوار ساختند. سامانیان توانستند گروهی از ترکان را به اسلام در آورند. پیشگام این دودمان، اسماعیل سامانی والی بخارا بود که قدرت فرمانروائی را در خراسان بدست گرفت و بتدریج استانهای دیگر را بر قلمرو خود افزود. «گرچه اسماعیل [سامانی] مردی بی‌آلایش و متدین بود و نسبت به علمای دین احترام فوق‌العاده‌ای داشت لیکن به علت تعصب تمام در مذهب در حقیقت چاکر صمیمی و دست‌نشانده مطیع خلفای عباسی بود و بهمین علت او و جانشینانش هیچگاه آن احساسات ایران‌دوستی و

استقلال خواهی صفاریان و دیالمه را نداشتند» (اقبال؛ خیام ۲۲۴). در دوره سامانیان زبان فارسی زنده شد. اما خط بهمان صورت الفبای عربی ماند، شاعرانی چون رودکی و شهید بلخی پایه شعر و ادب را در این دوره گذارند. سامانیان که بیش از یک قرن از پایتخت خود بر قسمت بزرگی از ایران حکومت کردند، سنی مذهب بودند.

حکومت دیلمیان از سال ۹۳۷ تا ۱۰۶۸ بدرازا کشید. نفوذ اعراب در دیلم که پاره‌ای از گیلان و مازندران کنونی را در بر می‌گرفت، دیرتر انجام یافت. کوه‌های البرز همچون مرزی نفوذ ناپذیر مانع میشد که عربها بتوانند بسادگی به شمال ایران راه یابند. در واقع مردم دیلم تا مدتها از نفوذ دمشق و بغداد در امان مانده بودند. وقتی اسلام به این مناطق رسوخ یافت، قدرت دست رهبران شیعه بود و از اینرو این ایالات از حکومت سنیان بدور ماندند. قیام مردم دیلم بوسیله دو گروه انجام گرفت یکی آل زیار و دیگری آل بویه و هر دو گروه مردمی دلاور و بیباک و جنگجو بودند. «مرداویج ابن زیار» در سال ۹۳۷ از علویان طبرستان جدا شد و به امیر نصر سامانی در خراسان پیوست و به یاری او بر گرگان و طبرستان چیره شد. مرداویج به‌مراه سه تن از پسران بووحد معروف به بویه ماهیگیر به نامهای علی، حسن و احمد توانستند در کوتاه زمانی پرچم آزادی را در منطقه‌ای وسیع از خاک ایران برافرازند. قابوس و شمگیر (۱۰۱۲-۹۷۸) مشهورترین فرد خاندان زیار است که قابوسنامه اثر کلاسیک اجتماعی - سیاسی از اوست. ابوریحان بیرونی دانشمند بنام در زمان او میزیست. پس از مرگ مرداویج علی ابن بویه، بر اصفهان و فارس حکومت کرد، حسن برادر دیگر بر ری و همدان و احمد برادر سوم بر کرمان و خوزستان. در میان همه قیام کنندگان این دو قرن، آل بویه از همه گستاخ‌تر بودند. آنان نه تنها بر سراسر ایران چیره شدند بلکه بغداد را که دیگر آن قدرت پیشین را نداشت نیز بدست آوردند و خلیفه را دستاویز خود کردند. خلیفه عملاً تحت حمایت آل بویه در آمد و به احمد عنوان معزالدوله، به علی عنوان عمادالدوله، و

ایران در عصر غزنویان

اروپا



آفریقا

به حسن عنوان رکن الدوله بخشید که این عناوین گویای نفوذ عمیق دیلمیان در دولت اسلام بود. معزالدوله نخستین کسی بود که از سال ۹۶۲ میلادی مراسم خاص عزاداری را در روز دهم ماه محرم به یاد شهیدان کربلا برقرار داشت. عضدالدوله دیلمی پسر رکن الدوله پس از مرگ پدر و دو عمویش بر کشور پهناوری فرمان میراند که نه تنها قسمت بزرگی از ایران بلکه عراق را نیز در بر می‌گرفت. او آرامگاه علی ابن ابیطالب را در نجف بصورت زیبایی بپا کرد. عضدالدوله یکی از بزرگترین رهبران سیاسی ایران بود. مدرسه‌ها و کتابخانه‌ها و بیمارستانها ساخت. خود شعر میسرود و حامی ادیبان بود. دیلمیان که ۱۳۱ سال بر بخش عمده‌ای از ایران فرمان راندند از تندروان تشیع بودند.

غزنویان از سال ۹۷۲ تا ۱۲۰۳ بر ایران حکومت کردند. آنان در آغاز از محافظان ترک نژاد سامانیان بودند. اما با سلاح و تشکیلاتی که داشتند و بعد به نیروی نظامی قابل توجهی بدل شد برای سامانیها مصیبت بار آوردند. آنها از غزنین یا غازان که اکنون در افغانستان غزنه نامیده میشود بپا خواستند. در خراسان نیرو گرفتند و در سال ۹۹۲ بخارا را به تصرف در آوردند. غزنویان مردمی جدید الاسلام بودند. سرآمد آنان سلطان محمود غزنوی (۱۰۳۰-۹۹۸) بود. او در سال ۱۰۲۹ ری را که دست دیلمیان بود بدست آورد اما از آن دورتر نرفت. محمود در سال ۱۰۱۰ از جانب خلیفه ملقب به عین الدوله شد و بجای سامانیان والی خراسان گردید. چند بار به هندوستان حمله کرد. غنائمی بسیار بدست آورد و گروهی را به اسلام خواند. فتح سومنات و از میان برداشتن بتخانه آن از پیروزیهای معروف اوست. صدها شاعر در دربار او بودند که بزرگترین آنها فردوسی شاعر بزرگ حماسه سرای ایران است. غزنویان پس از حمله سلجوقیان به ایران که بساط دیلمیان را برچیدند مسند حکومت را در خراسان رها نکردند. در سال ۱۰۳۸ با حمله طغرل سلجوقی آنچه را «ولادیمیر مینورسکی (Vladimir Minorsky) ایرانشناس بنام «برنامه‌های میان پرده [حکومت] ایرانیان» (بریتانیکا ۸۹۲:۲۱) خوانده است پایان گرفت.

۱۲ - سکوت در توفان جنبشها

تاریخ، در مدت قریب به دو قرن که ایران بویژه در شمال شرقی آن دستخوش توفانهای استقلال طلبانه بود، در مورد یهودیان این سرزمین ساکت است. اینکه آیا مدارک و اسناد و کتابها در این باره از میان رفته و یا از آغاز اصولاً چنین اطلاعات مدونی وجود نداشته است بدرستی روشن نیست. با اینهمه واقیتهای تاریخی انکار ناپذیری هست که بیاری آنها می توان تا حدودی به وضع یهودیان ایران در این دوران پی برد.

یکی از این واقیعتها آنستکه قلب جنبشهای ایرانیان خراسان بود که در آنروزگاران مرزهایی گسترده تر از امروز داشت و در آن جمعیت کثیری از یهودیان می زیستند. یهودیانی که در کیش و آئین خود استوار بودند و مدتها از نظر مالی مراکز مذهبی بابل را پشتیبانی می کردند.

واقیعت دوم آنستکه در پس پرده جنبشهای آزادیخواهانه که بعضی از آنها مانند قیام صفاریها و سامانیها و دیلمیها رنگ تند ملی داشت و از آتش ایراندوستی و میهن پرستی گرما میگرفت، جنبه قوی مذهبی هم موجود بود. عبارت دیگر جنگ تنها جنگ ایرانی و بیگانه نبود. رزم شیعه گری و سنی گری هم بود و این بعد مذهبی، در مواردی مثل روی کار آمدن غزنویان بعد ملی گرائی را زیر پوشش خود در می آورد.

واقیعت مهم دیگر آن بود که بابل، مغز فعال جامعه یهود دنیا، گرچه پیوندش با تیسفون بریده شده بود اما یهودیان ایران هنوز با بابل در ارتباط بودند و از آنجا که

تمامی ایران بزرگ دیروز که بابل یکی از ایالات آن بود بدست خلفا اداره میشد یهودیان این منطقه همچنان با بابل همبستگی داشتند و از نقش و مقام این کانون یهودیت در رهبری ایرانیان یهودی چیزی کاسته نشده بود. بسخن دیگر علی‌رغم آنچه بر بابل و مدارس ملی و موقعیت رئیس جامعه یهودیان مقیم آن رفته بود این ناحیه تأثیر مستقیم خود را بر اجتماع یهودی ایران حفظ کرده بود. بر پایه این واقعیت‌هاست که می‌توان کوشید تا وضع یهودیان را در این دوران از پرده ابهام در آورد.

تاریخ یهود در سطح جهانی گواه آنستکه هر زمان بین دو ملت یا دو قوم نبردی در گرفته، چه نبرد سیاسی و چه مذهبی، یهودی در این میان قربانی فجایع انسانی شده است. در اینکه دوران مورد بحث از این وضع مستثنی بوده جای تردید است. زمانی که هر چند گاه یکبار گروهی با پرچمداری یک رهبر دلیر در ایران قیام می‌کردند و با دشمن می‌جنگیدند، و هنگامی که هر دم بدنبال قیامی جدید خون آد미ان به زمین ریخته میشد طبعاً یهودی، اگر در میان بود، جان و مالش در امان نمی‌توانست باشد. بیگمان ایرانیان مبارز برای ازدیاد قدرت خود احتیاج به پول و ثروت داشتند. یهودی اهل کتاب که قانوناً مجبور بود به دولتیان جزیه و یا مالیات سرانه پردازد در این ایام می‌بایست نه تنها این مالیات را بلکه فزون بر آن را به مبارزان مسلح بدهد. گذشته از آن یهودیانی که در خراسان، مرکز تجارت داخلی و گذرگاه بازرگانی بین شرق و غرب ثروتی اندوخته بودند از تجاوزات مالی ایمن نبودند و هر چه دامنه جنبشها گسترده‌تر میشد یهودیان بیشتری از دیگر مناطق ایران مورد تجاوز و تاراج قرار می‌گرفتند. سنت جزیه در این زمان بصورت سنت دیگری در آمد. تا قبل از نهضت‌های ملی، یهودی مالیاتی می‌پرداخت تا «محافظة» شود و حق حیات داشته باشد و اینک می‌بایست وجوه سنگین‌تر دیگری می‌پرداخت تا از پیوستن به سپاه اسلام معاف گردد و جانش در امان بماند. آنکه زیر بار نمی‌رفت هم مال و هم جان را از دست میداد.

از آن روی که قیام کنندگان با دست خالی نمیتوانستند کاری از پیش ببرند و مخارج سربازان و سپاهیان شان هنگفت بود، در گردآوری مال و ثروت، شور و شتاب بسیار بخرج میدادند. جرجی زیدان می نویسد: «موقعی که ایرانیان بفکر استقلال می افتادند ثروت زیادتری می اندوختند. مثلاً پس از مرگ یعقوب لیث صفار پنجاه میلیون درهم و چهار میلیون دینار در خزانه وی موجود بود» (جرجی زیدان ۱۴۶:۵).

یهودیانی که در این ایام در کردستان و دماوند یا فارس و همدان و یا دیگر جاهای ایران به سادگی و شاید تنگدستی روزگار میگذراندند از رفاه نسبی بیشتر برخوردار بودند زیرا هم اینکه در تیررس مبارزان قرار نداشتند و هم آنکه ثروت و مکتبی نیاندوخته بودند تا در اختیار مبارزان بگذارند. از جانب دیگر چون یهودیان از «شروط» عمر سخت رنج می بردند و امید داشتند که باروی کار آمدن شیعیان آن مقررات غیر انسانی پایان پذیرد، آشکار و نهان از مبارزه شیعیان با سنیان، ولو آنکه به نام قیام ملی انجام می گرفت، جانبداری می کردند اما فتح شیعیان نه تنها برای این اقلیت مذهبی آسایش و آرامش بیار نمی آورد که گاه وضع را بدتر هم می کرد. بعنوان نمونه سلسله ایرانی آل بویه که بغداد را در سال ۹۴۵ گشودند و بمدت یک قرن بر این سامان چیره بودند و قدرت عباسیان را به پائین درجه رساندند اغماض مذهبی نمی شناختند.

دودمان شیعه آل بویه چنان تعصب داشتند که زندگی را نه تنها بر یهودیان و دیگر اقلیتهای مذهبی بلکه حتی بر مسلمانان سنی هم تنگ می کردند و آتش نفرت بین شیعیان و سنیان را میدمیدند. در دوره حکومت این فرمانروایان شیعه مذهب بود که اختیارات و امتیازات رئیس جامعه یهود لغو گردید و یهودیان مجبور شدند جزیه خود را مستقیماً به مأموران مسلمان که آنها را سخت تحت فشار قرار میدادند پردازند (جودائیکا ۱۴۴۶:۸). مبارزه دو فرقه اسلامی، تشیع و تسنن، زیر لوای آزادی و استقلال، رقابتی در یهودی ستیزی بین آندو پدید آورد و کار را

بجائی کشاند که حتی فردوسی شاعر سنی مذهب در شاهنامه اش که بزرگترین حماسه ملی ایرانست «جهودان» را زیر شلاق تحقیر و بی احترامی گرفت.

این نکته را باید باز گفت که از آنجا که در این عصر نه وضع ایران و نه امپراطوری اسلام یکدست و یک شکل بود، یهودیان چه از جهت شیوه رفتاری با آنان و چه از جهت ابراز وجود در دنیای علم و دانش و ادب در همه ایام این دوره نیز وضعی یکسان نداشتند. اما واکنش شرایط زمان و موقعیت عمومی زندگی اجتماعی در آنان هویدا بود. همانگونه که در قرون پیشین گرایش شدید به فرقه گرائی در اسلام موجب ایجاد فرقه های تازه و تندرو در میان یهودیان گردید بهمان نحو نیز در این دوران که دوره رنسانس علمی و ادبی در دنیای اسلام بود و شعرا و علما و ادبا و خردمندان تراز اول بزرگی در ایران بخصوص در دوران سامانیان و غزنویان بوجود آمدند یهودیان هم توانستند در امپراطوری اسلامی، پای در دنیای علم و ادب و فلسفه بگذارند.

فراموش نباید کرد که در همین سالها که اروپا در عصر جهالت دوران سیاه قرون میانه را میگذراند و آخرین پرتو علم و دانش در این قاره رو بخاموشی میرفت و قدرت فزون از حد کلیسا هرگونه تجسس علمی را عملی شیطانی میدانست دنیای اسلام و نیز یهودیان ممالک اسلامی در علم و فلسفه و طب و ریاضی و نجوم در میدانی بس گسترده به موفقیت های بسیار درخشان میرسیدند و آثاری جاویدان به دنیا عرضه میداشتند. یهودیان که قرنهای پیش از ظهور اسلام، دو موسسه بزرگ و معتبر آموزشی در بابل بنیان گذارده بودند، در این دوره مردم را بیش از گذشته به مطالعه و تحصیل تشویق و دلگرم می کردند. در دوره اسلامی، دانشمندان برجسته ای در دنیای یهود پیدا شدند که به دو تن از آنها که در خطه خلفا میزیستند، اشاره می کنیم. یکی سعدیا در بابل و دیگری حسدای در اسپانیای اسلامی.

انتقال کانون یهودیت از بابل به اسپانیا

«سعدیا بن یوسف Saadiah ben Joseph» (۹۴۲-۸۸۲) بزرگترین دانشمند و رهبر یهودیت در دوره گئونیم بابل بود. او در مصر بدنیا آمد و بنا به نوشته مسعودی (۹۴۷-۸۹۰) در ارض مقدس زبان عربی آموخت و با فلسفه یونان آشنا شد. در جوانی بر تورات تسلط پیدا کرد و چون از سحر کلام برخوردار بود هواخواهانی یافت. بسال ۹۲۱ کتابی در رد عقاید قارائیم نوشت و از سال ۹۲۲ تا آخر عمر در بابل زیست. در این دیار به ریاست دارالعلم رسید و پس از موفقیت‌های بزرگ در اداره مدرسه عالی سوراکارش با رئیس جامعه یهودیان به کشاکش کشید. آثاری که او بزبانهای عبری و عربی نوشت از معتبرترین کتب تاریخ یهودند. سعدیا را اگر پیشگام واقعی متون زبانی ندانیم بیشک او یکی از خالقان این متون و نخستین کسی است که در دنیای یهودیت «کتاب» را بمعنای جدید واقعی آن شناخت و کتابها نوشت. آثار او در قوانین مذهبی یهود، از داد و ستدها گرفته تا وراثت، با نظم و دقت بسیاری فراهم آمده‌اند. او نخست هر موضوع را تعریف می‌کرد. بعد جزئیات را شرح میداد و آنگاه با تفسیر دقیق به اثبات تلمودیک آن می‌پرداخت. وی نخستین یهودی است که در مذهب یهود و قوانین آن کتابهای مهمی به زبان عربی تألیف کرده است. در کتاب «۶۱۳ فرمان»، این فیلسوف یهودی عقاید مذهبی بنیانی یهودیت را به روشنی بیان کرده است.

سعدیا خردمند بزرگی بود که فلسفه یهودیت را در قرون وسطی بنیان گذارد و درباره معرفت، خلقت، ماهیت خدا و ماهیت انسان آثاری از خود بیادگار گذاشت. او در زبان عبری استاد بود و درباره این زبان، دستور آن، و فرهنگ آن سه اثر خلق کرد. تورات را بزبان عربی ترجمه کرد و کتاب «تفسیر» را بر آن نوشت. در کتاب «اعتقادات و اندیشه‌ها» آنچه را خویو البلخی علیه کتاب مقدس نوشته بود مردود شمرد. از آنجاکه دعاها و نیایشهای یهودی در زمان او پراکنده بود همه آنها را، از آغاز تا پایان سال، بزبان عربی در اثری بنام «کتاب جامع الصلوات والتساییح *Kitáb*

Jámi'al-Salwat wa al-Tasábih) (مجموعه دعاها و نیایشها) گرد آورد. این کتاب در ممالک عربی زبان نفوذ بسیار یافت اما بتدریج بفراموشی سپرده شد تا اینکه در قرن اخیر ترجمهٔ عبری آن زیر نام «سیدور او سعديا گائون» انتشار یافت. سعديا در پیشرفت و شناخت یهودیت و خلق متون یهودی شخصیت برجسته‌ایست که تا قبل از «میموناد Maimonides» هم‌تا نداشت. میموناد با همه اختلافی که از نظر عقاید فلسفی با او داشت درباره‌اش گفته است: «اگر بخاطر سعديا نبود تورا از میان جامعه اسرائیل رخت بر بسته بود» (جودائیکا ۱۴:۵۵۴). سعديا آخرین عالم یهودی در شرق و حسدای نخستین عالم یهودی در غرب است.

«حسدای ابن شپروت Hisdai ibn Shaprut» (۹۷۰-۹۱۵) که پیش از این در بحث از یهودی شدن قوم خزر از او نام برده‌ایم در اسپانیا می‌زیست. حسدای نخستین شخصیت ممتاز یهودیست که در دستگاه دولت اسلامی اسپانیا مقامی والا یافت. او در آغاز علم طب آموخت و در بارگاه خلیفه عبدالرحمن سوم (۹۶۱-۹۱۲) در اندلس، به کار طبابت پرداخت. در پزشکی پژوهش کرد و آثاری در این زمینه از یونانی به عربی برگرداند. اعتقاد و اعتماد خلیفه به حسدای به آنجا رسید که ریاست گمرکات را که یکی از مهمترین مشاغل دولتی آن زمان بود به وی سپرد و مدتی بعد او را به وزارت تجارت منصوب داشت. نفوذ او در دولت اسپانیا روز افزون گردید تا آنجا که حسدای یهودی بین اسپانیای اسلامی و روم مسیحی میانجی شد و با آوردن دولتمردان رومی به اسپانیا، بین روم و اسپانیا پیمان صلح و دوستی بست. حسدای از سوی دولت، رهبری جامعه یهودیان اسپانیا را به عهده داشت و توانست مقام و موقعیت یهودیان این کشور را بدان حد برساند که بتدریج از بابل و مراکز مذهبی آن که سرعت رو به سستی و ناتوانی میرفت بی نیاز گردند.

«روزی که حسدای توسط یکی از فرستادگان خراسان آگاه گردید که در سرزمین خزر یک پادشاه یهودی حکومت می‌کند بسیار شادمان شد. آنگاه از طریق سفیر

دولت بیزانس دانست که نام این پادشاه یوسف است و خزرها مردمی دلبرند که بخوبی می‌توانند از خود دفاع کنند» (گرتز ۲۲۰:۳). از آن پس بود که حسدای باب مکاتبه را با یوسف گشود. پاره‌ای از یک نامه او بزبان عبری درباره خزر که بر کاغذ پاپیروس موجود است از بزرگترین اسناد تاریخی این دیار در این دورانست. در همین دوره داغ جنبشها، وضع یهودیان خزر نیز دگرگون گردید. بسال ۹۱۳ روسها از طریق خاک خزر به ایران حمله کردند و در دیلم و گیلان و طبرستان و آذربایجان به غارتگری پرداختند. «ابن ابی‌الثاج» از طرف خلیفه مأمور دفع روسها گردید و آنها را شکست داد. متجاوزین از راه بادکوبه عقب نشستند. مسعودی می‌نویسد: «یهودیان بسیاری از شهرهای اسلامی نزد پادشاه خزر رفته‌اند» (جودائیکا ۱۶:۴۰). احتمالاً بیشترین این یهودیان از مردم خراسان بودند که بخاطر آشوبها و شورشها می‌کوشیدند به جای امن‌تری پناه ببرند. یهودیان بلخ و بخارا و سمرقند که به این سرزمین پناه بردند به همسایگی یهودیان دیگری که از زمان فیروز شاه (۴۸۵-۴۵۸) به ازبکستان پناهنده شده بودند پیوستند. شاهراه تجاری بین دنیای اسلام و ایتل، پایتخت خزر، از ازبکستان می‌گذشت و یهودیان این منطقه را به خزر نیز جلب می‌کرد. می‌توان بر اساس نوشته مسعودی مسافرت یهودیان به خزر و اختلاط با آنان را یکی از رویدادهای تاریخ یهود ایران در این ایام دانست. از جانب دیگر یهودیان خزر بسبب آشوبهای داخلی به شمال ایران کوچیدند.

اقامت طایفه خزر در ایالات شمالی ایران ایجاد روابط یهودیان خزر را با اهالی اصفهان که ناصر خسرو عده یهودیان آنرا در این زمان بالغ بر پانزده هزار نفر میدانند و همچنین با دیگر شهرهای یهودی‌نشین ایران ممکن نمود و عده‌ای از اهالی خزر در میان یهودیان این شهر سکونت گزیدند. بهر تقدیر در سال ۹۶۵ شاهزاده روسی موسوم به «سواتیسلا Swiatislaw» علیه خزرها به جنگ پرداخت، شهرهای کی‌یف و سمند را گرفت و پایتخت خزر، شهر ایتل را فتح کرد. خزرها تارو مار شدند و از راه کریمه به اینسوی و آنسوی پناه بردند و به جمع دیگر

پراکندگان یهود پیوستند. بنا به نوشته یکی از محققان دانشمند معاصر ایران «از طرف پادشاه خزرها یکنفر موسوم به آبراهام بن سیمی به اصفهان [رفت] که تورات خریداری کند زیرا در آن عصر ایران مرکز نوشتن تورات بود ولی به او نفروختند. این اطلاع از نوشته‌های قارائیم است که در کنیسای داغستانی یافت شده». (کهن صدق)

در مورد بابل و رابطه یهودیان ایران با آن در این دوره آنچه گفتنی است درخشندگی تابناک این ایالت بسبب وجود سعدیا و افول و از هم پاشیدگی ابدی مراکز مذهبی‌اش بسبب اختلافات رؤسای قوم و انتقال کانون یهودیت از این ایالت به ایالت اندلس در اسپانیاست. در سال ۹۱۷ که مقام ریاست جامعه یهود بنا به خواست رئیس مدرسه عالی پومبدیتا، بیش از یک سال خالی مانده بود در اثر اصرار مردم، به «داود بن زکای David ben Zakkai» برادر زاده ربای عقبا واگذار گردید. رئیس پومبدیتا مقام او را برسمیت نمی‌شناخت و بین داود به عنوان رئیس جامعه یهود (resh galuta) و کهن صدق رئیس پومبدیتا (rosh yeshiva) بمدت پنج سال اختلاف شدیدی ادامه داشت.

مردم مرفه و ثروتمند که در دربار حاکمان و خلفا نفوذ داشتند از مخالفان سرسخت ریاست جامعه بودند و لغو این مقام را می‌خواستند. داود بن زکای با دستیاری هواداران خود توانست مقدار زیادی کمک مالی از یهودیان ایران گرد آورد و مقام خود را تثبیت کند. در این ایام دارالعلم سورا راه سقوط می‌پیمود و تنها رقیب رئیس مدرسه عالی پومبدیتا، رئیس جامعه یهود بود. داود بن زکای بمنظور حفظ شیوای کهن سورا جدائی از سنن قدیم و عدم لزوم به ارثی بودن ریاست این مؤسسه را اعلام داشت و سعدیا بن یوسف مرد دانش پژوهی را که پدرش یک کارگر ساده مصری بود و خود او بعداً از افتخارات بزرگ عالم یهود گردید در سال ۹۲۸ به ریاست دارالعلم سورا منصوب داشت و با کمک هزینه‌ای که گرد آورده بود در احیای این مؤسسه کوشید. تا این زمان نوشته‌های سعدیا علیه

قارائیم و حیوی بلخی، دلیری و بیباکی و نیز دانش عمیق او را در تورات به ربانیم و حخامیم به اثبات رسانده بود.

سعدیا در اثر هوش و خرد و تدبیر خویش سواری رو به افول را دوباره زنده کرد. استادانش را باز گرداند. بر شماره شاگردانش افزود. کسانی را برای گرد آوری کمکهای مالی به ایران و اسپانیا و مصر و بغداد فرستاد و در کوتاه زمان توانست سورا را همپای پومبدیتا کند. شگفتا دیری نپائید که اختلاف تازه دیگری در گرفت. اختلاف میان داود بن زکای و سعدیا بن یوسف. اولی رئیس جامعه بود و دومی رئیس سورا. درباره دلیل این اختلاف عقایدی گوناگون ابراز شده که یکی از آنها مربوط به عدم توافق در اجرای قانون ارث بین آندوست. بیگمان یکی از دلائل آن بوده که کدامیک در رهبری یهودیان باید مقام و منصب والاتری داشته باشد و در مورد پرسشهای مذهبی که از همه جا به بابل میرسید پاسخ نهائی بدهد. علل اصلی و عمده این برخورد هر چه بود نتیجهای دردناک بیار آورد. توانگران همچنان با داود مخالفت می کردند. اختلافها چنان شدت گرفت که میان جامعه یهود شکاف پیش آورد. در دعوی دو حریف دسته ای هوادار آن بودند و گروهی جانبدار این. سرانجام ثروتمندان صاحب نفوذ داود بن زکای را از ریاست جامعه برکنار کردند و برادر او «یوشیا حسن Joshua Hasan» را به این مقام برگزیدند. دامنه اختلافها گسترده تر شد. سرانجام کار داوری به بارگاه خلیفه کشید. در سال ۹۳۲ خلیفه «الکبیر al-Kabir» سعدیا را از پست ریاست دارالعلم سورا محروم و او را خانه نشین کرد. یوشیا حسن را نیز به خراسان تبعید نمود و ریاست جامعه یهود را به داود بن زکای باز گرداند. بازگشت داود بعنوان ریاست جامعه یهود، مانع از آن شد که افراد طبقه توانگر بتوانند بخاطر منافع فردی خویش صاحب قدرت و مقام شوند (جودائیکا ۱۳۵۸: ۵ و ۵۴۳: ۱۴).

سعدیا نوشته است: «یهودیان خراسان دیگر از پیشوایان روحانی بابل پیروی نمی کنند.» گمان نیست که تصمیم یهودیان خراسان در این عدم پیروی بسبب تبعید

یوشیا حسن برادر داود بن زکای بدان ناحیه و آگاهی دقیقی آنان از ناتوانی پیشوایان روحانی بابل و بروز اختلافات عمیق در مراکز روحانی این ایالت بوده است. بنا به روایت افسانه ماندنی که باید آنرا جزء ادبیات عوام یهود آورد و مورخان هیچگونه گواه و مدرکی بر درستی آن ارائه نمیدهند زمانی که یشیوای سورا، پس از چندین قرن فعالیت آموزشی و مذهبی، از هر نظر بویژه از جهت مالی ناتوان شد چهار تن از پیشوایان مذهبی بابل برای گردآوری اعانه راهی سفر گردیدند اما در یک سفر دریائی نزدیک ایتالیا اسیر شدند. یکی از این چهار تن «موسی بن حنوخ Moses ben Hanokh» اهل ایران بود که زنی زیبا داشت. همسر موسی برای آنکه بدست راهزنان دریائی نیافتد خود را بدریا انداخت و غرق شد. اما هر چهار تن روحانی به بردگی فروخته شدند. هر یک را به شهری بردند و هر کدام پس از چندی در آن شهر یشیوایی بپا کردند. حنوخ ایرانی به شهر «قرطبه Cordoba» در اسپانیا برده شد و در آن شهر یشیوایی معروف را بنیاد نهاد. این افسانه عوامانه که در فولکلور یهود به نام «اسیران چهار گانه Four Captives» معروف است نشانگر آنستکه به اعتقاد عامه یهودیان رشد مراکز یهودی اسپانیا ریشه در کانون یهودیت بابل داشته است و چنین اعتقادی ولو آنکه مبنایش افسانه باشد، اعتقادی بجا و درست می‌نماید. یشیواهائی که بوسیله چهار عالم ربانی تأسیس یافت جزء واقعیت‌های انکار ناپذیر تاریخ یهود است از جمله موسی بن حنوخ در اسپانیا یشیوای معتبری بر پای داشت که بزودی همپای مؤسسات آموزشی بابل گردید. حسدای ابن شپروت که می‌کوشید یهودیان اسپانیا را مستقل از یهودیان بابل نگه دارد از او و کارها و برنامه‌های او بسیار حمایت کرد (جودائیکا ۱۲:۴۱۷).

اشاره به مقام دو شخصیت یهودی، سعدیا و حسدای، در دنیای اسلام که ایران جزئی از آن بود گویای عدم توازن وضع یهودیان آنزمان در شرق و غرب است. سعدیا و بابل رو به سقوط میرفتند و حسدای و اسپانیا رو به صعود. همین عدم توازن در ایران، منتهی بشکلی دیگر مشهود بود. نه تنها جنبشهای پی در پی و

حکومت‌های ملی همزمان بلکه نفوذ و حکومت خلفای اسلامی بر ایران، شرایط موجود را چندگونه میکرد. خلفای عباسی که در بغداد فرمان میراندند، گرچه بخصوص از دوره دیلمیان بدینسو قدرت گذشته را نداشتند اما بهر حال هنوز پای بر جا بودند. در دوره کوتاه خلافت المهتدی که به مدت یکسال از ۸۶۷ تا ۸۶۸ طول کشید و مقارن با قیام یعقوب لیث صفار بود اوضاع یهودیان رو به بهبود گذارد. در این زمان بسبب حمایت وزیر وقت «عبیدالله ابن سلیمان» چند تن از یهودیان به سمت‌های در مؤسسات دولتی گمارده شد.

فرقه قارائیم که پایه آن در ایران گذارده شده بود در این عصر گسترش بیشتر یافت و هواداران و مبلغان آن در شهرهای بین‌النهرین و ارض موعود و سوریه و مصر الی کریمه مرام خود را توسعه دادند و مبارزات خود را با ربانیم و حامیان تلمود بجائی رساندند که گاه، در بعضی شهرها، نفوذ بسیار یافتند. یکی از هواخواهان این فرقه مذهبی به نام «الداد دانی» که خود را از سبط دان می‌دانست و مدعی بود تا آفریقا و اسپانیا هم سفر کرده معروفیت خاصی یافت. وی ادعا میکرد که دستوراتی از دوره حضرت موسی بزبان عبری در دست دارد که مطابق آنها تلمود مردود و حق با قارائیم است.

در همین سالها، فرقه دیگری بر فرقه‌های مذهبی اسلامی افزوده شد که اسماعیلیه نام گرفت. پیروان این فرقه از شیعیان آل علی بودند که اسماعیل برادر امام موسی کاظم را بجای او امام هفتم می‌دانستند و به عدد هفت معتقد بودند و فقط هفت امام را قبول داشتند. این فرقه که بعدها حسن بن صباح بدان پیوست پیروانی فراوان یافت، بقدرتی عظیم رسید و توانست در ایران و تونس و مصر و شام و عربستان صاحب حکومت شود. شیوه حسن صباح رهبر اسماعیلیان ایران در توسعه و قبولاندن عقاید و افکار خویش و پیروانش، ترور شخصیت‌های سیاسی و مذهبی و لشگری و ایجاد وحشت بین مردم بود. گروه فدائیان اسماعیلی هر که را مخالف خویش می‌یافتند می‌کشتند.

از جمله کسانی که اسماعیلیان با آنها میانه خوبی نداشتند یهودیان بودند که در همه جا آنانرا سخت بستوه می‌آوردند و جان و مالشان را در معرض خطر قرار میدادند. یهودیان ایران با وجود ازدیاد جمعیت بر اثر تبلیغ اسماعیلیان علیه آنان، آینده‌ای خطرناک و بحرانی در پیش داشتند. در حالی که در این تاریخ یهودیان اسپانیا دوره آسایش و آزادی خود را آغاز کرده بودند، یهودیان ایران بعلت پیدایش نهضت نوین اسماعیلیه در سرآشویی هراس قرار داشتند. رشته کارها از دست خلفای عباسی بغداد نشین بدر رفته بود. آشوب و بلوا و بی‌نظمی بر پاره‌هایی از ایران که بعضی از شهرهای یهودی‌نشین را در بر می‌گرفت حکومت میکرد. اروپای عیسوی مذهب نیز روزهای سیاهی را سپری میکرد. تنها اسپانیای اسلامی بود که جانشین بابل شده بود.

اغماض خلفای اموی که همچنان بر اسپانیا حکومت میکردند موجب شده بود که این کشور به مهد پناهندگان یهودی بدل شود و بسیاری از یهودیانی که در شرق و غرب مورد اذیت و آزار قرار داشتند به این خاک پناه ببرند. بی‌جهت نبود که بعضی از شهرهای اسپانیا را در این دوران شهرهای یهودیان می‌خواندند. با اینهمه یهودیان در تمام ایام اسپانیای اسلامی در رفاه نبودند. بارها مورد آزار و کشتار قرار گرفتند. یشیواها و کنیساهایشان بسته شد. از انجام مراسم مذهبی محروم شدند و چون با زور و تهدید مجبور به تغییر مذهب گردیدند به شمال اسپانیا، منطقه مسیحی نشین، هجوم بردند. بر رویهم از یکسو در اروپای غربی و از سوی دیگر در آسیا حوادثی در شرف تکوین بود که بر زندگی یهودیانی که از کوه‌های اورال و ترکستان و هند و ایران و بین‌النهرین و آسیای صغیر و سوریه تا ممالک اروپائی می‌زیستند تأثیر عمیقی می‌گذاشت.

یهودیان ایران در دوره قیامها و جنگهای داخلی، با وجود تمام مصائب و مظالم، در خدمات اجتماعی از پای نمی‌نشستند. بانکداران یهودی در دربار دیلمیان و غزنویان به فعالیت خود ادامه میدادند و در اداره امور مالی مملکت

بسیار مؤثر بودند. در زمان سلطان محمود غزنوی (۱۰۳۰-۹۹۷)، اسحق یهودی ساکن غزنین در دربار سلطان خدمت میکرد و اداره معادن سرب خراسان به او واگذار شده بود (جودائیکا ۱۳:۳۱۰).

در این دوران، جدا از آنچه بر یهودیان ایران رفت و شرایطی که با آنها روبرو بودند و پیشرفتهائی که حاصل کردند و دشواری‌هائی که پشت سر گذاشتند، بزرگترین رویداد پایان سرنوشت سورا و پومبدیتا و نیز از میان رفتن مقام ریاست جامعه یهود در بابل، یعنی مرجع مذهبی برای یهودیان ایران بود. پس از ماجرای تبعید برادر داود بن زکای به خراسان و آگاهی یهودیان این دیار از آشفتگی اوضاع در بابل، خبرهایی که از این کانون بزرگ مذهبی میرسید بسیار ناامیدکننده بود.

اختلافاتی که چندی پیش از آن میان رؤسای مدارس عالی و رئیس جامعه یهود در گرفته بود و میان جامعه دو دستگی ایجاد کرده بود، به اوج خود رسید و از هم پاشیدگی این کانون را که علل بیرونی نیز داشت تسریع کرد. قدرت و اعتبار بغداد که یهودیان توانگر و ممتاز را بسوی خود می‌کشاند نیز در زوال مراکز مذهبی بابل بی اثر نبود و دوره‌گفونیم را پایان عمر خود نزدیک تر کرد. حتی بزرگمردی چون «شریرا بن حنینا Sherira ben Hanina» (۶۰۰-۹۰۶) که بسال ۹۶۸ به ریاست پومبدیتا برگزیده شد کاری از پیش نبرد. شریرا از خاندانی بود که گفته میشود از آل داودند و نسل اندر نسل رهبری جامعه یهود را به عهده داشته‌اند. موقعی که او رئیس پومبدیتا شد این مؤسسه آموزشی و نیز دارالعلم سورا هر دو ایام دشواری را می‌گذراندند. شهرت و شخصیت علمی شریرا در ایام حیات او این مدرسه بزرگ را از نیستی رهانید و باز دانشجویانی را از دور و نزدیک بسوی آن روانه کرد. در همین ایام سورا که پس از ریاست سعدیا بار دیگر دچار ناتوانی شده بود ناامیدانه در تلاش ادامه کار بود. در پرتو تلاش شریرا، تلمود بار دیگر منبع قابل اعتماد مسائل مذهبی شد و پرسشهای مذهبی که از دیگر شهرها و کشورها میرسید و پاسخهایی که بر مبنای تعالیم ربانیم بدانها داده میشد تا حدی جلو سیل بی‌امان

قارئیم را گرفت. شریرا خود در پاسخ به پرسشهای مذهبی بسیار پرکار و پر توان بود. در جواب سئوالی که در سال ۹۸۷ از او درباره چگونگی تدوین میشنا و تلمود شد کتابی نوشت که جزء آثار مهم تاریخ مذهب یهود گردید. تقریباً در حدود نیمی از پاسخهای مذهبی مدوّن رؤسای مدارس عالی، از آن او و پسر و جانشین او «حئی Hai» هستند. این جوابهای تدوین شده که بصورت اثری بزرگ فراهم آمد در قرون بعد از برای یهودیان دنیا در شمار منابع مهم ارجاعی درآمد. در این اثر میتوان پاسخ بیشترین پرسشها را در زمینه قوانین و دستورات تلمودی بدست آورد. شریرا دو سال قبل از مرگش پسر خود حئی را به ریاست پومبدیتا برگزید و خود در صد سالگی درگذشت (جودائیکا ۱۳۸۱: ۱۴).

سرانجام ضرباتی که محیط اجتماعی بر دو دارالعلم بزرگ دنیای یهود که یهودیت را در ایران بمدت چندین قرن رهبری می نمودند وارد آورد کار خود را کرد و اختلافات پیشوایان جامعه یهود مزید بر علت شد و پایه های این دو سازمان فرهنگی یکباره از ریشه بدر آمد. سورا در سال ۱۰۳۴ و پومبدیتا در سال ۱۰۳۸ برای همیشه بسته شد. تعطیل شدن پومبدیتا با درد بزرگ دیگری روبرو گردید و آن دستگیری حزقیانوه داود بن زکای رئیس سابق جامعه یهود بود که می بایست ریاست جامعه را عهده دار شود. حزقیان بدستور جلال عبدالله، وزیر خلیفه دستگیر و زندانی شد. پسران او به اسپانیا گریختند و به نام ابن داودی معروف شدند و حزقیان در سال ۱۰۴۰ زمانی که غزنویان در ایران فرمان میراندند، در بابل بفرمان خلیفه کشته شد.

بدنیسان وظیفه بزرگ رهبری یهودیت در بابل، ایالتی که پیش از اسلام از هر نظر جزئی از ایران بود و پس از آن نیز از جهت فرهنگی و اجتماعی پاره ای از ایران ماند پایان گرفت و ایالت اندلس در اسپانیا پرچم رهبری یهودیت را برافراشت.